

و منی بینم که بزرگ مرد تنهای را جدل دردمند، در ته ای راه
 این سفر به جانب حق، و حق پس از به پایان رسیدن مرحله‌ی و آغاز مرحله
 دیگرش، بدلیل آنکه همچنان در راه پیام حق پیشتر می‌رود، بیشتر رنج
 می‌برد و یاوه سرایان ره‌هایش نمی‌کنند، که باید هم ره‌هایش کنند، چرا
 که با حقیقت سیر می‌جویند و راه و رسم شریعتی خار راه آنان است اما
 همین کوتاه فکری‌ها و دشمن گامی‌ها، همانطور و همانسان که علی را در کار
 و راهش استوار ساختند و ستان و همکاران رهرو ویرا نیز به تنهایی که در
 این نیایش آمد فاست نزدیک ترکند تا راه حق همواره تر گردد، تا نظیر این
 مرد سریدار و تنهای ما نظرها و عمل‌های همگان در یک رابطه توحیدی
 با هم یکی گردند و هر کدام بکک دیگری بکار گرفته شوند و سریداران زمانه،
 این توفیق عظیم را بدست آورند که بپا خیزند و بایستند و مثل یک انسان
 بزرگ، مثل یک شهید، آری، مثل یک شهید، در رابطه با "یک" در رابطه
 با جمع، در رابطه با اصل شهادت، شهید وار زندگی کنند و شهید وار نیز
 مرحله تازهای از سفر خود را به جانب "یک" به سوی "یک" ی آغاز
 نمایند. همانطور که فرزند علی، احسان، گفت این مجلس، مجلس "ختم"
 نیست که مجلس آغاز است. آغاز حرکت صفرهای دیگر به جانب "یک" است،
 به جانب "یکی" است، به جانب برای دیگران زندگی کردن است و به
 خاطر جمع و حطاعت انسانی و به خاطر مردم، مردن است، راهی که همه
 انسانهای بزرگ، همه شهیدان و همه اطامان از آن راه رفتانند و

و انا انشا الله بهم لاحقون

والسلام



تعهد

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ إِلَهًا
نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

بِسْمِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْجَبَّارِ الْمُتَنَقِّمِ بِسْمِ اللَّهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ بِسْمِ
اللَّهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

بنام خدا ، خدای بزرگ ، خدای محمد ، خدای فاطمه ،
خدای علی ، خدای حسین بن علی ، خدای زینب ، خدای امامان ،
خدای شهیدان ، خدای مجاهدان ، خدای متعهدان ، خدای
بی کس و کاران خدای بی پشت و پناهان ، خدای موحدان ، خدای
افتادگان ، خدای ابوزرها ،

خدای ابوزرها

بنام خدا و بنام خدا .

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ
نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

احزاب آیه ۲۳

از جمله مؤمنان ، مردانی هستند که به پیمان خویش با خداوند وفا

کردند و بعضی از ایشان تعهد خویش را بسر برده (و شهادت یافته) اند و بعضی دیگر از ایشان به انتظار نشستند و بهیچوجه تغییری نیافتد.

درین حال و روزگاری که ما داریم سخن گفتن برای من دشوار است و شاید هم شنیدن آن برای شما، نباید عذری خواست اگر لکنت زبانی باشد و یا سکوت بی اختیار و اندوهبار، چرا که نه این مجلس از زمره مجالس رسمی است و نه آنکه سخن از دوست رسمی بود و نه اینکه سخن می گوید با رسم سروکاری دارد، تا بهنگام سکوت گردد و یا به موقع گریز زده شود، چرا که همه مطلب گریز است. گریز به تعهد و یاد از تعهد است. آخر مگر نه اینست که یکی از وجوه مشخصه ادیان ابراهیمی و نیز برداشت و تلقی ای که این ادیان از انسان و آدم دارند، عهد و تعهد است. عهد و تعهدی که بر پایه آزادی و آگاهی انسان استوار است. زریه آدم یکجا و یکسر، با خدای میثاق بستند. آدم و نوح و ابراهیم، موسی و عیسی و محمد، متعهدند و در قید بند عهد هستند، و همین تعهد است که رسالت های بزرگ و پیام های بزرگ بر عهده انسان گذاشته است و همین تعهد است که ایفا و انجامش مستلزم حضور مداوم و آمادگی مستمر است، از سوئی با جهادها و کوشش ها و از سوی دیگر با شهادت های متعالی و مرگ های زیبایی که "حیات اندر حیات" اند. فرزندان آدم مطابق میثاقی که با خدای بسته است، متعهد است که در زمین و زمان، جز خدای را نپرستند و بنا براین با شرك، با نظام طاغوتی و غیر توحیدی در افتند. بنی آدم، هم در جمع و جماعت چنین تعهدی را بر زده دارد و هم عهد کرده است که يك تنه باز زمین و زمان شرك آلود در افتند:

بازمینی که ظلم و جور اشغالش کرده است به سیتزه بر خیزد و بسا زمانی که ارزش های عالی ادیان ابراهیمی را با جاهلیت جابجا نموده است و مینماید، پنجه در پنجه افکند و بدین سان است که حسین وارث آدم است و بدین ترتیب است که "کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا" معنی خود

را با تمامی کمال و پرمایگی اش پیدا می کند. هر زمانی، در هر زمانی کربلا است. و معرکه نبود حق و باطل است تا مرحله نهائی آن. یعنی تا بدان حد و مرز که آخرین منزل تنهائی و بی یار و یاورى حق از يك طرف و حد نهائى زور و قدرت لگام گسیخته و رجاله وار باطل و باطل خواهان است از طرف دیگر.

و نیز هر زمانی، در هر زمانی عاشورا است. هر زمانی، هر لحظه ای، درست همان لحظه و زمان و روز و وقت قیام است و مقابله با باطل، در حد عاشورائی آن و با بارسنگینی از معانی که چنین عاشورائی در بر دارد.

آری در هر زمانی و در هر زمانی باید کربلا و عاشورا ساخت و با حکومت باطل و شرک که در صدر استحکام خود و ابدی حلوه دادن خویش است، بی یار و یاور و حتی بدون پشت و پناه در افتاد. بی آنکه استدلالاً روشن فکرانه به کمک بسی همتی ها برخیزند و شرائط به اصطلاح زمانى و مکانى عاشورا (زمان) و کربلا (مکان) را بتوانند محدود کنند. چرا که در هر زمان و زمانی باید در استمرار ظاهرى تاریخی باطل خدشه وارد ساخت و بقدر وسع اتصال حلقه های زنجیره آن را بر هم ریخت. کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا.

با توجه بدین مفهوم روشن اسلامى است که باید در باره کوشش و جهاد، و هم شهادت و مرگ شهیدانه و نیز عاملان این حماسه ها یعنی مجاهد و شهید، اندیشه کرد؛ و این دورا باهم بررسی نمود. عظمت و اهمیت و حرکت آفرینى امام شهید، و مجاهد شهید و شهید علی الاطلاق به شهادت است، و هم به مفهوم و معنا و بارى که این شهادت دارد و پیامى که در این شهادت نهفته است.

اما اگر این پیام در بوته فراموشى نهاده شود تنها میتوان به گزارشگری حال شهید و زجرها و شکنجه هاى که تحمل کرده است پرداخت.

اما در چه رابطه؟ معلوم نیست، زیرا يك سر رابطه، یعنی معنی کننده، آنچه بر سر شهید آمده است (هدف و پیام شهادت) مورد نظر و توجه کسی و دریادر دنیای نیست. در نتیجه آن همه زجر و شکنجه جنبه مادی پیدا میکند و شرح احوالات شهید، موضوع تحقیق و تتبع تاریخی میشود و وارد تاریخ میگرد و بهگذشت نظر می افکند و در بسیاژی از ارزش و امکانه حتی حرکت ربا میشود.

از جمله دلائلی که موجب چنین برداشتی میشود، به قول شریعتی، عظمت شهید از یکسو و شخص بینی ما از سوی دیگر است. آنها که بیشتر محقق و کمتر بت پرست و شخص پرست یا به تعبیر شریعتی شخص بین هستند به عظمت و والائی شهید و ایثار وی توجه می کنند و آنها که کمتر چنین و بیشتر شخص پرست و شخص بین اند همین والائی و ایثار و عظمت را هم به محقارت می آیند و آن ها را از درجه حالتی شخص پرستانه و در تحلیل درست و توحیدی و قرآنی بت پرستانه بررسی می کنند و در هر دو حال این ترتیب کار موجب میشود که "آنچه از شهید بزرگتر است در زیر درخشش عظمت شهید دیده نشود، چیزی که شهید به خاطر آن (۱) خود را به این یا آن صورت، به انحاء مختلف، با بکار گرفتن روشهای گوناگون مبارزه و کوشش و جهاد، به قربانگاه می کشاند و صادقانه و عاشقانه قربانی میشود. این درخشش و عظمت و یا طرز تلقی بت پرستانه ما از شهید است که سبب شده است همواره از شهید سخن بگوئیم اما "هرگز از آنچه شهید به خاطر آن سخاوتمندانه خود را قربانی می کند یاری نکنیم" (۲)

لکن شهادت را هم نباید بدون توجه به شهید مورد نظر قرار داد. مفهوم ذهنی شهادت نیز در عمل و کار عینی و مشخص و ملموس و محسوس يك فرد یا يك دسته از افراد است که جنبه عینیت و واقعیت خارجی می یابد. شهادت شهید را، شخصیت شهید، راه، رسم زندگی او در تمامی

لحظات زندگی از آغاز تا انتها، معنی میکند و مفهوم میسازد و رنگ و جلا میدهد و پیام وی را از حالت رمزگونه از عالم غیب به میدان شهادت میآورد و انسانی و مردی می‌کند، و بدینسان از شهادتهای اصطلاحی و یا واقعی دیگر که در راه هدفها و راه و رسمهای دیگرند مجزا می‌سازد و بالاخره شهادت اتفاقی و تصادفی و تحمیلی را (اگر چنین تعبیری اصولاً درین باب بجا باشند) از شهادت حقیقی و واقعی (هر دو با هم) متفاوت میسازد. زندگی شهید و راه و رسم و حرف و سخن و عمل و حتی سکوت شهید (که به ظاهر عدم عمل در یک زمان معین است) همه نشان دهنده آنند و روشنگر اینکفایا شهید منظور نظر، از آغاز کار و قیام و اقدام خود شهادت و مردن را بعنوان حیات و بودن در یک مقام و درجه و مرتبه قرار میداده و صادقانه و عاشقانه پذیرای آن بوده است و یا آنکه بنایش بر آن بوده است که اگر در این قیام و اقدام عرصه بر او تنگ شد و شهادت بر او تحمیل گردید، تنها آن را بزرگوارانه بپذیرد خلاصه آنکه با اختیار این شهادت را پذیرا شده و قدم در راهش نهاده است و یا این "جبر" را بزرگوارانه پذیرفته است یعنی چون مجبور به انتخاب بوده است، انتخاب اجباری خود را بر اساس مسئولیت آگاهانه و بزرگوارانه به عمل آورده است. بدین گونه است که با شناختن شهید و راه و رسم زندگی او و قول و فعل و تقریر وی در همه دوره زندگی روشن میشود که اعتقاد این شهید آیا این بوده است که:

انسان در صحنه نبرد حق و باطل، توحید و شرک، با توجه به مجموعه آگاهی های خود آزاد و مختار است و بدین سبب مسئول و متعهد است و یا گرفتار و در بند یک تقدیر تاریخی که تحمیل گر است و شرائط مادی و وابستگی های آدمی هستند که در تحلیل نهائی اجباراً جهتی را که باید در پیش گیرد تعیین می کنند و در نتیجه محدود مسئولیت و تعهد و نقش آگاهی نیز معین و محدود است.

با توجه به این دو برداشت است که شهید و شهادت را باید با هم،

و هر دو را در رابطه با یکدیگر مطالعه و بررسی کرد و موقعیت این هر دو را در رابطه با مکتبی تعیین نمود که "شهادت در آن مکتب معنی میدهد و در آن طرز تفکر قابل توضیح است و درین عقیده خاص ارزش می یابد" (۱) و شهید هم زندگی خود را در تمامی لحظات بر اساس و پایه آن عقیده و مکتب قرار داده و مطابق و موافق آن عمل کرده است.

نتیجه آنکه شهید و شهادت و یا شهادت شهید، هر دو در رابطه با يك حقیقت واقعی دیگری که متعالی بر آنهاست و تعیین کننده ارزش و اهمیت آنهاست، معنی و مفهوم کامل و تمام عیار خود را پیدا می کند و در مورد بحث ما، شهید و شهادت مقام و موقع خویش را در رابطه با مکتب و عقیده ای که اسلام باشد، بدستی و بطور کامل، می یابند. در واقع این اسلام است که شهادت شهیدان را تعریف و بیان می کند و نشان میدهد که چرا شهیدی در تمام زندگی و یا چون حصار از لحظاتی که به حقیقت رو می کند و انتخاب نهائی را بعمل می آورد شهید وار عمل کرده است، و چرا به عنوان شاهد و حاضر و ناظر بر حقیقت و حقانیت این اسلام و گزارشگر آن، خود را به میدان جانبازی و شهادت می افکند و حیات خود را بعنوان شهید و اهمیت شهادت را بعنوان یکی از راه و رسم های مقابله با ظلم و جور (هنگاهی که همه راههای دیگر بستانند) درین می یابد که شاهد وار بسوزد و بسپرد و در راه بقای عقیده فنا گردد.

راستی را بخواهیم اسلام است که معتقدان و مومنان به خود را شاهدان و شهیدان خود را آزاد و مختار و در نتیجه مسئول و متعهد خواسته ست و میخواهد، در تمامی زمانها و همزمینها،

در تمامی لحظات زندگی :

که این گواهی و شهادت در همه لحظات زندگی است و این شهید در سراسر زندگی خود، آزادانه را بخود را درین مسیر بر میگزیند. تا

بر حقانیت اسلام بعنوان دینی آزاد ساز، وعدالت شعار گواهی دهد.
باعمل خود، با گفتار خود و با رفتار خود. بنابراین در چنین شهادتی مکتب
و عقیده و پیام آن است که مورد توجه شهید است.

درین مکتب، یعنی مکتبی که مبتنی بر فکر توحیدی است، هرگونه عمل
و اقدامی در خط تسلسلی آن یعنی در خط تسلسل نهضت ابراهیمی طرح
میشود. بعبارت دیگر عمل و اقدام شهید اسلام را نه بعنوان یک حادثه،
تاریخی مجرد باید مطالعه کرد چون درین صورت یک امر معنوی - مادی،
تاریخی، اجتماعی و دینی، یک امر جامع و شامل که معنی ابدی و ازلی و زنده
و جاوید دارد (و چون چنین است همواره سر مشق و نمونه و الگو و اسوه
حسنه است) بگونه امر و حادثهای مجرد، و یک ماجرای غم انگیز، مربوط
به گذشته درمی آید، و شهادت بار معنی یک قهرمانی حماسی و تراژیک
را، بر دوش گرفته میبرد.

چرا در اسلام لزوم شهادت احساس میشود. مسئولیت نبرد تاریخی
با ظلم و جور، دروغ و نیرنگ و شرک و تفرقه و برتری نژادی، بر دوش همه
مسلمانان آگاه و مختار و آزاده است. از زیر بار این مسئولیت بطور کلی
و عام، با استناد بعدم قدرت و یا هرگونه عذر و بهانه، دیگر تا هنگامیکه
آدمی خود را آگاه و آزاد احساس می کند نمی تواند شانه خالی کرد و در
عین حال سلطان بود. زیرا عدم قدرت نحوه، اهتمام فرد سلطان را نسبت
به امر مسلمانان (یعنی آنچه را مظهر نظر و هدف اساسی و اصلی
اسلام است):

عدالت، قیام به قسط، مبارزه با شرک، اخوت و ... دگرگون
میسازد و اشکال آن را مختلف و متفاوت می کند. اما در اصل آن حرف
و نقل و بحث و گفتگوئی را موجب نمیشود.

ازین جاست که همه مسلمانان بعنوان حافظ اسلام مدافع و بیان کننده
اصول آن تلقی میشوند و بدینگونه است که حفظ اسلام حقیقی واقعی،

دفاع از حریم اسلام حقیقی واقعی و بیان اسلام حقیقی واقعی است که سلطان واقعی و حقیقی را معرفی می کند و بهمین دلیل است که می بینیم در کلمات ائمه شیعه، از جمله شروط اساسی امام پیشوای هر دوره شرط "حفظ دین" :

"حافظ الدینه"

ذکر شده است.

هنگامی که انحراف از خط اصلی پیش می آید، و خط توحیدی ترك میشود و خط شرك میشود، چنانچه زاویه انحراف کم باشد و یا از دیدها پنهان بماند و خصوصا توسط کسانی صورت گیرد که در خط اصلی برای خود حق آب و گلی منظور می داشتند، ممکن است اعلام مواضع انحرافی يك امر طبیعی و مطابق با واقع تلقی و یا تحمل و توجیه و معرفی گردد.

محیط ترور و ارعاب نیز درین گونه تحمیل ها موثر است و سانسور هم کار خود را به اندازه کافی میتواند صورت دهد. هنگامیکه در چنین شرائطی افراد صاحب قدرت زور خود را بکار بگیرند و جنجال تبلیغاتی را هم مورد استفاد قرار دهند و از موقعیت نامساعد و خصوصا از بهت و هیسرت عمومی نیز برای سانسور حقایق حداکثر بهره برداری را بکنند، احتمال دارد که جانشینی ابوبکرها و کنار نهادن علی ها، حتی به صورت يك تصیفه انقلابی نیز معرفی شود و انحراف به عنوان انقلاب علی توجیه و تفسیر گردد. در این گونه موارد مقاومت عناصر اصیل به خوبی میتواند روشنگر باشد و به وجود انحراف گواهی دهد و توطئه سکوت را در مورد کسانی که به انحراف تن ندارند بشکند و به یاری آنان بشتابد. درین شرائط هر قدر مقاومت جدی تر باشد، توفیق در مبارزه با انحراف حتی تر است. "نه" گفتن به انحراف "نه" گفتن به پیشنهاد همکاری با انحراف، و روشن کردن راه اصلی و اساسی، راه اصیل، گواه بودن و شهادت دادن به حقیقت است. اما ممکن است همین مواضع انحرافی، کار را سخت تر کنند. ناگهین، و منافقان که از پشت به اصالت ها خنجر زدند به کمک دشمنان قسم خورده و تبلیغات

آنها، اصول را هر چه بیشتر زیر ضربات خود خرد نمایند. درین حال گروهی که تحمل این همه ناحوانمردی را ندارند فریاد می‌کشند و کشته میشوند یا کشته دست دوست سابق و یا کشته تیر آشکار و پنهان دشمن. گروهی دیگر نیز به کتبی می‌خزند، و واقع را بخواهیم در پای ظلم خود کشتی میکنند (۱) و دستهای دیگر نیز به دستگاه ظلم و جور می‌پیوندند.

وقتی اصول راستین قربانی میشود و خودکشی در پای ظلم و جور صورت می‌گیرد و دلالتی و خود فروشی رونق می‌یابد، باید به جستجوی نتیجه این همه اشتباه و نامرد می برای حوأنهای نسلهای بعد برخاست.

نتیجه، یاس و نومیدی است. وجود چشمها و دلهای نگرانی است که می‌بینند هر روز گروهی از میان میروند، دسته‌ای با خودکشی و دسته‌ای با خود فروشی. دسته‌ای به نام عبادت و حفظ دین موجود و ضبط و ربط بقایای آن و مبارزه با بی‌دینی به کمک گروهی بیدین که در قاموش هیچ صداقتی وجود ندارد. و دستهای در مقام تجارت، خود فروشی به قیمت‌های گاه آنچنان ارزان که تعجب‌انگیز است حتی برای خریداران، و بالاخره دستهای هم از میان میروند چون پشت و پناهی ندارند و گرفتار ناگهین شده‌اند.

درین حال، که از همه سو ناامیدی و یاس حکمفرمایی می‌کند و مغزها نیز شستشو میشوند، و توجیه کارها از هر طرف باب‌روز است و همه چیز از دست رفته است و فرهنگ و عقیده اسلامی بشر توحید و یکتاپرستی و یکتائی و اخلاص، وسیله توجیه و شرک و طاغوت شده است و دین که از هر گونه رسمیتی در راه خدا تن میزند، گرفتار رسمیت کامل و تمام عیار گردیده است، و زمان و زمین تقریباً بطور یکپارچه در اختیار قدرت غاصب است و ارزشها را یک پارچه دستگاه شرک تهیه می‌بیند و عقیده‌ها را و افکار را دستگاههای عقیده ساز و فکر ساز معین می‌کند، آری درین

زمان شهید یعنی آنکه باید گواه راستی همه این بدعت‌ها و انحراف‌ها از سویی و شاهد حقیقت‌های ازل و ابدی و اصالت‌های اسلامی از سوی دیگر باشد، باید میدان دار گردد و به مسئولیت خود عمل کند. مگر نه اینکه مسئولیت در هر حال هست و غیر قابل تقسیم است و توحیه بردار هم نیست.

آری شهید درین زمان که یاس بر روحیه‌ها غلبه کرده است، باید قیام کند و به همه این باطل‌کاریها "نه" بگوید یا در اندن پرده سکوت "با" نه "گفتن به" دین دولتی "و رسمی" یا نه گفتن به هر آنچه بنایش منخ اسلام واقعی است چه از جانب چپ و انقلاب اصطلاحی و چه از سوی ارتجاعی که مؤید بمقائیدات بازماندگان راه انقلاب‌های خیالی سرخ است. این نه گفتن، هم دسته جمعی است و هم فردی، چرا که درین مکتب، در اسلام، فرد هم مسئول است، انسان تنها نیز مسئولیت دارد. زیرا همانطور که دیدیم مسئولیت از آگاهی و ایمان پدید می‌آید، نه از قدرت و امکان. هر کس بیشتر آگاه است، بیشتر مسئول است. اما اگر شاهد آگاه سلاح برای نبرد ندارد، آگاهی انسانی و شهیدوار که دارد و همین کافی است که میرا به زیور این مسئولیت عظیم بیاراید. و شهادت خود را سایه بقای ایمان نسل‌های بعد کند. آری همه، سرد می که در یاس و ترس تردید و سکوت بسر می‌برند، ارزش‌های فرهنگی و عقیدتی آنها پایمال شده، دین و دنیاشان هر دو رسمی گردیده، مرد و زنشان آلت فعل قدرت و باز یچه دست سرمایه و مصرف قرار گرفته‌اند، علمشان جهل، و عزتشان، ذلت و... شده است به قیام و فریاد، روشننگری، سکوت، کشته شدن و یار رق مرگ شدن شهید نیاز دارند. و خدا ازین مسئول و تعهد می‌خواهد که به مسئولیت و تعهدش درین لحظه‌های فضیلت‌سوز و دوران مرگ فضایل عمل کند و با مرگ خود به این فاجعه عظیم، فاجعه تبدیل حق به باطل و به خاموش کردن صدای حق پرستان و به وجود ظلم و جور شهادت دهد. آری به قول شریعتی:

"در همه قرون و اعصار، هنگامیکه پیروان یک ایمان و یک اعتقاد"

"قدرت دارند با جهاد، عزتشان و حیاتشان را تضمین می کنند"
 "و وقتی که بمضعف دچار شدند و همه امکانات مبارزه را از آنان"
 "گرفتند، با شهادت حیات و حرکت و زندگی و ایمان و عزت و آینده"
 "و تاریخ خودشان را تضمین می کنند زیرا :
 "شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه"
 "نسلهای که :

اگر میتوانی

بمیران

"و اگر نمی توانی

بمیر."

و اکنون در زمین و زمان ما، این علی شریعتی است که همسراه
 با دیگر مجاهدان راه حق به این دعوت لبیک گفت، با انتخاب تنهائیشی
 و شکستن سد سکوت، با اعتراض به وجود حکومت زر و زور و تزویر و با جنگ
 با عملة این هر سه، به حضور اسلام راستین شهادت داد و شاهد وار،
 جمع و جماعت را به اسلام محمّدی و تشیع علوی فرا خواند. در سفری که
 در راه خدا آغاز کرده بود، لحظهای تردید نکرد و استوار در صراط مستقیم
 حق پیش رفت. بسیاری از هسقران، رفیق نیمه را از کار در آمدند،
 از پشت بروی خنجر زدند و در دام بازی دشمن افتادند. عهد شکنی هم
 سفران بی تصمیم سخت دلش را به درد آورد، اما گامهایش را سست نکرد،
 وقت خود را در پی پاسخگویی به یاوه سرائی ها تلف نکرد و پیش رفت
 افسوس که بازها و یاوه سرائی ها، توسط همانها، هسفران بی تصمیم
 و رفیقان نیمه راه و دشمن های قسم خورده و حاسدان و مفرضان ادامه
 دارد، و کار همه را دشمن می کنند خورد می کند که از اسلام راستین زیان
 می بیند با ظرافتی تمام عیار هم آهنگ می کند و از همه خود خواهی ها
 و زبونی ها و حقارت های ارواح کوچک به سود خود استفاده می نماید. اما
 اینهمه نیز گویی پاسخگو اند به نیایش علی که از خدای خود چنین
 خواسته است :

خدا یا :

به من زیستن عطا کن که در لحظه مرگ ، برسی ثمری لحظه ای
که برای زیستن گذشته است حسرت نغزوم و مردنی عطا کن
که بر بیهود گیش سوگوار نباشم .
بگذار تا آن را من خود انتخاب کنم ، اما آنچنان که تو دوست
صداری

خدا یا :

چگونه زیستن را به من بیاموز
چگونه مردن را خود خواهم دانست .

خدا یا :

همواره تو را سپاس می گزارم که هرچه در راه تو و در راه پیام تو ،
بیشتر مهربوم و بیشتر رنج می برم آنها که باید مرا بنوازند می زنند ،
آنها که باید همگام باشند ، سد راهم میشوند ، آنها که باید
حق شناسی کنند ، حقش می کنند ، آنها که باید رستم را
بفشارند ، سیلی می زنند ، آنها که باید در برابر دشمن دفاع
کنند ، بیش از دشمن حمله می کنند و آنها که باید در برابر سم
پاشی های بیگانه ، ستایشم کنند ، تهنیت کنند ، امیدوارم کنند و تبرئه
ام کنند ، سرزنشم می کنند ، تضعیفم می کنند ، نومیدم می
کنند ، ضمیمه می کنند تا - در راه تو - از تنها پایگاهی که
چشم یاری بی دارم و پاداشی ، نومید شوم ، چشم ببندم و رانده
شوم . . . تا تنها امیدم تو شود ، چشم انتظارم تنها بروی تو باز
ماند تنها از تو یاری طلبم تنها از تو پاداش گیرم ، در حسابی
که با تو دارم شریکی دیگر نباشد تا :

تکلیفم با تو روشن شود ، تا تکلیفم با خودم معلوم گردد ، تا
حلاوت اخلاص را ، که هر دلی که اندکی چشید ، هیچ قدری
در گامش شیرین نیست ، چشم . خدا یا ، اخلاص ! اخلاص ! اخلاص !